

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۱۴ - ۱۹۳

رویکردی فلسفی به تلاقی‌های اخلاق و هیجان

سید احمد فاضلی^۱
مجتبی جعفری^۲

چکیده

سبب توجه اهل فلسفه به هیجان‌ات آن است که معرفت و شادکامی و اخلاق که از دیرباز دلمشغولی اصلی فلسفه بود تلاقی‌های بسیاری با هیجان‌ات دارد. از این رو، فیلسوفان کوشیده‌اند تا نشان دهند ارزش و جایگاه هیجان‌ات در کسب معرفت و تحصیل شادکامی و زندگی اخلاقی چیست. فیلسوفان در مقایسه با عالمان بیشتر بر تحلیل‌های انتزاعی درباب هیجان‌ات متمرکزاند. کاوش در سرشت هیجان به مسائل فلسفی چندی می‌انجامد از جمله: هیجان و دیگر عواطف آدمی چه تمایزاتی دارند؟ آیا هیجان ارزیابانه است یعنی باید آن را از جنس حکم و داوری دانست یا از سنخ ادراکات یا چیز دیگری به شمار آورد؟ شأن معرفتی هیجان‌ات و نسبت آن با احکام و داوری‌های ارزشی چیست؟ چه رابطه‌ای میان انگیزش و هیجان است؟ و سرانجام، جایگاه هیجان در اخلاق کجاست و چه تأثیری بر شکل‌گیری فضیلت و منش اخلاقی دارد؟

واژگان کلیدی

حیث‌التفاتی، ارزیابی، انگیزش، منش اخلاقی، فضیلت.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه قم.

Email: s.a.fazeli@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری اخلاق دانشگاه قم.

Email: m.jafari@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۱/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۲۶

طرح مسأله

تاریخ تأملات فلسفی درباب هیجان‌ها به درازنای تاریخ خود اندیشه فلسفی است. فیلسوفان ادوار مختلف از یونان باستان و قرون وسطی و دوره پیشامدرن تا عصر حاضر همواره در تدارک نظریه‌هایی پیچیده درباب هیجان‌ها بوده‌اند. سبب توجه اهل فلسفه به هیجان‌ها آن است که معرفت و شادکامی و اخلاق که از دیرباز دلمشغولی اصلی فلسفه بود تلاقی‌های بسیاری با هیجان‌ها دارد و فیلسوفان کوشیده‌اند نشان دهند که هیجان‌ها چه ارزش و جایگاهی در کسب معرفت، تحصیل شادکامی و زندگی اخلاقی دارند.

با پای نهادن به عصر جدید و جدایی علم از فلسفه، هیجان‌ها به دغدغه مشترک عالمان و فیلسوفان بدل شد. بسیاری از فیلسوفان تاریخ به‌ویژه از عصر جدید به این سو هم اهل فلسفه بوده‌اند و هم اهل علم و پیشگامان آن چه فلسفه طبیعی^۱ خوانده می‌شد. فلسفه طبیعی زیرمجموعه فلسفه و دستور کار آن پژوهش در طبیعت بود. این شاخه جدا شده از فلسفه از قرن نوزدهم به بعد علم خوانده شد و از فلسفه تا حدود زیادی تمایز یافت. تمایز فلسفه و علم هم در روش و دست‌مایه‌های مفهومی و هم مسائل و موضوعات صورت پذیرفت و سبب شد تا این دو به رهیافت‌های مختلف فکری به موضوعات بدل شوند.

با نظر به برنامه‌های پژوهشی فلاسفه معاصر درباب هیجان‌ها و عالمان علوم عاطفی^۲ تفاوت‌های بارزی میان این دو رهیافت می‌توان دید. از نظر پاول گریفیث این امر به رویکرد خاص فلاسفه به هیجان‌ها بازمی‌گردد:

عمده آثار فلسفی درباب هیجان‌ها از ذهن و قلم هواداران طبیعت‌گرایی فلسفی تراویده، که بنا بر رأی ایشان در درک جهان طبیعت تفاوت اصولی میان فلسفه با علوم در کار نیست. این فیلسوفان برای پاسخ به سؤالات فلسفی پیرامون هیجان بیشتر به علوم مرتبط با ذهن نظر دارند. در بسیاری از شاخه‌های فلسفه، طبیعت‌گرایی محل مناقشه نیست. فلسفه فیزیک با تحلیل علم فیزیک تاریخی و معاصر پیش می‌رود. پیشرفت و بالندگی فلسفه زیست‌شناسی یا فلسفه اقتصاد هم بر همین سبیل است. اما در مورد فلسفه ذهن این امر صادق نیست. فیلسوفان بسیاری همچنان بر این باورند که حقایق مهم درباب ذهن را می‌توان با کاربرت شیوه‌های خاص فلسفی و مستقل از علوم ذهن کشف کرد. برخی نیز بر این باورند که این حقایق نوعاً متفاوت از حقایق علمی‌اند. (Griffiths, 2013: 215)

فیلسوفان در مقایسه با عالمان بیشتر بر تحلیل‌های انتزاعی درباب هیجان‌ها متمرکزاند. هدف ایشان عمدتاً آن است که مبانی فهم متعارف از هیجان‌ها را نشان دهند و با کاوش و

1. Natural philosophy
2. affective science

بازخوانی تاریخ فلسفه و متون ادبیات به روایت و ایده‌هایی نو دست یابند. فیلسوفان طبیعت‌گرا داده‌های تجربی درباب هیجان‌ات را هم محدودیتی برای نظریه‌پردازی فلسفی تلقی می‌کنند و هم از آن الهام می‌گیرند. برخلاف متخصصان علوم عاطفی که عمق را بر وسعت ترجیح می‌دهند، فیلسوفان علاقمندند تا از مجموع مباحث تجربی حوزه هیجان‌ات سر در بیاورند و بیاموزند که دغدغه‌ها و اصطلاحات تخصصی خود را به زبانی عام ترجمه کنند و اغلب می‌کوشند به قصد یکپارچه‌سازی دیدگاه‌های رقیب علمی در یک کلیت منسجم واسطه میان آن‌ها قرار گیرند.

دوم، بسیاری از پرسش‌هایی را که امروزه فیلسوفان درباب هیجان‌ات مطرح می‌کنند با پرسش‌های عالمان علوم عاطفی یکسان است. یکی از این سوالات اصلی این است که هیجان چیست؟ اما بسیاری از موضوعات مورد نظر عالمان برای فیلسوفان نیز جالب توجه است، مثلاً اینکه ماهیت تجربه هیجانی چیست، ساختار هیجان‌ات گروهی چیست، تأثیر هیجان بر تصمیم‌گیری چیست، نقش هیجان در عمل چیست، نقش هیجان‌ات در اخلاق و هنر چیست، آیا هیجان ناهشیار وجود دارد، تأثیر هنرهای مختلف در ایجاد هیجان، تأثیر هیجان‌ات بر قانون، طبقات هیجان‌ات عامیانه در مقام نوع طبیعی، ارتباط میان ابراز هیجان و زبان، و ماهیت و ارزش هیجان‌ات خاصی چون شادکامی، همدلی، عشق، انزجار، رشک، گناه، شرم، سپاس‌گزاری و امید. هیجان‌ات برای ما آشنایند و جزئی جدایی‌ناپذیر از حیات روزمره ما، اما با این وجود به‌طرزی شگفت‌پیچیده و معماگونه‌اند. همانگونه که پیتر گلدی تأکید می‌کند، تجارب هیجانی ما فی‌نفسه پیچیده است:

یک هیجان ... نوعاً پیچیده، جزء جزء، پویا، و ساخت‌یافته است. هیجان بدین معنا پیچیده است که نوعاً دربردارنده عناصر مختلفی است: تجربه هیجانی اجزایی دارد، که عبارت است از ادراکات، افکار، و احساسات و تغییرات بدنی متنوع؛ و متضمن گرایش‌هایی است، که عبارتند از گرایش به رویدادهای هیجانی بیشتر، داشتن افکار و احساسات بیشتر و رفتارکردن به گونه‌ای خاص. (Goldie, 2000: 13)

اگر در حضور جمعی از افراد به خطا سخنی بگوییم خجل می‌شویم و عرق شرم بر بدن مان می‌نشیند و از خجالت سرخ می‌شویم. توجه ما به خطایی که مرتکب شده‌ایم معطوف می‌شود و ذهنمان را افکار خجالت‌زده پر می‌کند. مدام در ذهنمان آنچه گفته‌ایم می‌چرخد و این که چطور می‌توانیم خطایمان را اصلاح کنیم. به این فکر می‌کنیم که دیگران درمورد ما چه می‌اندیشند. قطعاً آرزو می‌کنیم کاش می‌توانستیم از نظرها پنهان شویم. واکنش هیجانی صرفاً نوعی احساس نیست بلکه شامل مجموعه‌ای درهم‌تافته از افکار و خواست‌ها و یادآوری‌ها و خیالات و ... است و همچنین شامل تغییراتی در بدن و رفتار آدمی. همین پیچیدگی است که هیجان‌ات را موضوعی درخور پژوهش و تحلیل فلسفی می‌کند.

در ادامه به برخی مسائل مرتبط با موضوع هیجانات خواهیم پرداخت. نخست به این مسأله خواهیم پرداخت که چگونه هیجاناتی چون خشم برپایه سه ملاحظه اصلی در فلسفه ذهن از تأثرات دیگر متمایز می‌گردد: تمایز میان نگرش‌های روانی و رویدادهای روانی، تمایز میان تجارب و حالات روانی، و تمایز میان حالات التفاتی و غیرالتفاتی. در بخش دوم به مسئله ماهیت و سرشت هیجان می‌پردازیم. مسئله کلی در این بحث این خواهد بود که هیجانات به چه معنا ارزیابانه‌اند و از منظر روانشناسی چگونه می‌توان این جنبه هیجانات را معین کرد. یعنی باید هیجانات را از جنس حکم و داوری دانست یا آن‌ها را باید از جمله ادراکات یا چیز دیگری به شمار آورد؟ رابطه میان انگیزش و هیجان جستار سومین بخش خواهد بود؛ یعنی اینکه میان خشم و مثلاً بی‌ادبی یا حتی خشونت‌ورزی چه رابطه‌ای است؟ این همه ما را به بخش واپسین یعنی بخش چهارم رهنمون می‌شود که در آن به ابعاد مختلف تأثیر هیجان بر اخلاقیات می‌پردازیم، به‌ویژه این که هیجانات چه نقشی در ایضاح انگیزه و حکم و داوری اخلاقی دارند؟ آیا مثلاً می‌توان واکنش هیجانی خشم‌آلود به یک شوخی را واجد شأن اخلاقی دانست؟

۱. نسبت هیجانات با دیگر عواطف

یکی از مسائل اساسی در کاوش در باب ماهیت و سرشت هیجانات، بررسی نسبت و شباهت میان هیجان با خلق (حال)^۱ و احساس^۲ و انفعال^۳ و میل^۴ و حس بدنی^۵ و پدیده‌هایی از این دست است. جدای از طبقه‌بندی‌های مختلف در باب پدیده‌های روانی، فیلسوفان تمایزات دیگری میان این پدیده‌ها قائل‌اند که افق‌های تازه‌ای به‌روی بحث تشابه و تفاوت هیجان با عواطف دیگر می‌گشاید. یکی از این تمایزات تمایز میان حالات روانی است که گهگاه رخ می‌دهد (رویداد روانی)^۶ و وضعیت‌ها و حالات پایدارتر و باثبات‌تر (گرایش روانی)^۷. دیگری تمایز میان حالاتی است که ویژگی پدیداری و کیفی دارند (تجارب) و حالاتی که چنین ویژگی‌هایی ندارند. و نهایتاً تمایز میان حالات معطوف به چیزی غیر از خود که فیلسوفان به آن حالات التفاتی می‌گویند و حالاتی که التفاتی نیستند. تمایز میان رویدادهای گذرا و گرایش‌ها امکان تفکیک میان دو گونه از پدیدارهای عاطفی را فراهم می‌آورد. نخست پدیدارهای عاطفی که آغاز و فراز و فرودی دارند و بعد از لختی ناپدید می‌شوند. دوم حالاتی که باثبات و به‌نسبت دیرپا هستند

1. mood
2. sentiment
3. passion
4. desire
5. feeling
6. mental episode
7. mental disposition

و نحوه رفتار و واکنش عاطفی آدمیان به جهان را تعیین می کنند (Deonna & Teroni, 2012: 18). مثلاً وقتی می گوئیم فلانی از دست پدرش خشمگین است، هم به این معنا است که همین حالا خشم در او روی داده و هم به این معنا که آمادگی و گرایش به خشم از پدر خود دارد، هرچند فعلاً خوشحال است یا حتی خوابیده. اغلب فیلسوفان و روانشناسان معاصر از اصطلاح «هیجان» برای توصیف حالات ذهنی رویدادی استفاده می کنند. این تعریف البته با کاربرد متعارف اصطلاح هیجان به معنای نحوه مواجهه کم و بیش باثبات ما با جهان فاصله دارد. برای توصیف این پدیده ها فیلسوفان گاه از اصطلاح فنی تر «گرایش هیجانی»^۱ استفاده می کنند. از این رو، دغدغه ها و نگرانی ها و دل بستگی ها و احساسات و شخصیت یا صفات منشی^۲ را گرایش هیجانی تلقی می کنند نه هیجان.

تأمل درباب جنبه پدیداری هیجان نیز خاستگاه برخی از قدیمی ترین و مهم ترین مسائل این حوزه است. مسأله نخست آنکه هیجانان همگی هشیارند یا ناهشیار؟ پاسخ معمول آن است که برای آن که دستخوش هیجانی شویم ضرورت ندارد تا بدان هشیار باشیم. برای آن که کسی بترسد نیازی نیست بفهمد ترسیده است، زیرا توجه ما در هنگام ترس عمدتاً معطوف به چیزی است که از آن می ترسیم. مسأله دوم این که آیا می توان بدون پدیدآمدن احساسی در بدن هیجان زده شد؟ در مورد مسأله نخست اغلب فیلسوفان همداستانند که برای تجربه هیجان نیازی به هشیاری بر آن نیست اما در مورد مسأله دوم چنین اجماعی در کار نیست. برخی روانشناسان میان احساس هیجان و داشتن آن فرق می گذارند چرا که شواهد رفتاری و عصب زیست شناختی نشان می دهد که گاه هیجانی در شخصی روی داده اما او آن هیجان را احساس نکرده است. مسأله نهایی آن که آیا هیجانان لزوماً با احساس خوب و بد، یعنی به تعبیری با مایه ای از لذت یا رنج همراه است؟ این مسأله با مفهوم «ظرفیت»^۳ که در مباحث معاصر درباب لذت و رنجش پژوهاکی بلند یافته پیوندی تنگاتنگ دارد (Charland, 2005).

تمایز سوم، تمایز میان حالاتی که معطوف یا راجع به چیزی (حالات التفاتی) است و حالاتی که معطوف به چیزی نیست (حالات غیرالتفاتی). فیلسوفان از این موضوع با عنوان «حیث التفاتی»^۴ هیجان سخن می گویند. اگر دقت کنیم می بینیم که میان احساس های بدنی خاص و تجارب هیجانی تفاوت مشهودی وجود دارد. احساس خارش یا عرق سرد بر پشت آدمی معطوف به چیزی یا دست کم بیرون از بدن نیست. این احساس ها فاقد حیث التفاتی اند یا

-
1. emotional disposition
 2. character traits
 3. valence
 4. Intentionality

دست کم فاقد حیث التفاتی از نوعی‌اند که مشخصه هیجانان است. درحقیقت ترس و خشم و تحسین و سرخوشی معمولاً بر موضوعات خارجی و رویدادها و موقعیت‌ها حمل می‌شود. هیجانان ممکن است متعلق‌ها یا موضوعات پیچیده‌تری نیز داشته باشند. مثلاً هیجانان مانند شرم یا غرور واکنشی و غیرارادی است و نقشی مهم در دریافت آدمی از هویت‌اش ایفا می‌کند (Deonna, J., Rodogno, R. & Teroni, F. 2011). این پیچیدگی را می‌توان در هیجاناتی که درمورد هیجانان خود حس می‌کنیم (هیجانان مرتبه دوم) مشاهده کرد مثل وقتی که از خشم خود پشیمان می‌شویم (Deonna & Teroni, 2012: 18).

باید اشاره کرد که عطف و راستای هیجان به بیرون بدن، مانع شده تا فیلسوفان عموماً هیجان را مجموعه احساس‌های بدنی تلقی کنند، رأیی که منسوب به ویلیام جیمز است. اگر تفاوت هیجان با احساس بدنی در حیث التفاتی آن باشد، لاجرم هیجان با خلق نیز متفاوت خواهد بود. ممکن است خلق دیرند یا دوام هیجانان را داشته باشد و گاه به اندازه آن‌ها بیاید، اما برخلاف هیجان فاقد حیث التفاتی است. مثلاً کسی که کج خلق و عنق است، لزوماً خلق او معطوف به چیز و کسی نیست و نمی‌توان گفت او نسبت به چیزی بدعنعق است.

بر سر وجه متمیزه هیجان و خلق اختلاف است. مسأله این است که آیا تفاوت هیجان و خلق، داشتن و نداشتن حیث التفاتی است یا اختلاف در مراتب آن است؟ آیا موضوع و متعلق هیجان نسبت به خلق مشخص‌تر و تمایز یافته‌تر است و مثلاً کسی که بدخلق است نسبت به کل جهان بدخلق است یا نسبت به موضوع خاصی؟ (Goldie, 2000:1) یا این‌که تمایز میان خلق و هیجان را باید برحسب ماهیت متعلق و موضوع خلق فهم کرد، بدین معنا که خلق بازتاب نوعی نگاه ارزیابانه به احتمال وقوع اموری خاص است؟

در فرق میان هیجانان و گرایش‌های روانی تأکید بر سر دیرند آن‌ها است. هیجان بنابه تعریف نسبتاً زودگذر و گرایش روانی نسبتاً پایدار است. اما این تعریف به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که هیجانان به کدامیک از مقولات هستی‌شناختی تعلق دارند. آیا هیجانان از جنس پیشامدها و اتفاقات‌اند؟ این‌که هیجانان نوعاً زودگذراند و دیری نمی‌پایند مؤید این است که از جنس اتفاقات‌اند. پاسخ دیگر آن است که هیجانان را از سنخ فرایندها بدانیم. بروز هیجان مرحله‌ای دارد که عبارت است از آگاهی از هیجان، شدت و اوج گرفتن و فرود آمدن و سپس ناپدید شدن آن. این مراحل همزمان روی نمی‌دهند اما در زنجیره‌ای منظم و مرتب از پی هم می‌آیند و الگویی دارند (Goldie, 2000: 12-13). اگر هیجانان نوعی فرایند باشند، آیا پس از توقف دوباره ادامه می‌یابد؟ مثلاً گاه در اوج خشم از کسی یاد موضوعی خنده‌دار می‌اقتیم و به

رغم این که می‌خندیم بخشی از احساس خشم‌مان ادامه می‌یابد. آیا می‌توان گفت که ما هم از کسی خشمگین هستیم و هم موضوعی مایه‌خنده و تفریح‌مان شده، یا این که احوال و خُلق ما تحریک شده و به‌محض آن که توجه‌مان از موضوع خنده‌دار به موضوع خشم معطوف شود، هیجان خشم دوباره ادامه می‌یابد. باری، مسائل مربوط به هستی‌شناسی هیجان‌ات که مدت‌ها محل غفلت بود امروزه در کانون مباحث فلسفی هیجان‌ات جای دارد (Teroni, 2017).

۲. هیجان و ارزیابی

پیشتر گفتیم که هیجان‌ات حالاتی التفاتی‌اند یعنی معطوف و راجع به چیزی هستند و این ویژگی هیجان را از حس و خُلق (حال) متمایز می‌کند. اما هیجان صرفاً حالتی التفاتی نیست. می‌توانیم ترس این را داشته باشیم یا تخیل کنیم یا باور داشته باشیم یا تأسف بخوریم یا حتی به یادآوریم که از کار اخراج شویم. آیا این بدین معنا است که حیث التفاتی هیجان‌ات وجه ممیز آن از دیگر انواع حالات روانی (تخیل و باور و تأسف و یادآوری) نیست؟ قطعاً حیث التفاتی هیجان آن را از دیگر حالات روانی متمایز می‌کند. با این همه، اشاره و تمرکز هیجان‌ات صرفاً بر یک موضوع نیست، هیجان درخود نوعی نگرش مثبت و منفی به امور نیز دارد. به عبارت دقیق‌تر هیجان‌ات متعلق یا موضوع خود را ارزیابی می‌کنند و از این جهت هر هیجان با هیجان دیگر متفاوت است. علت نگرانی ما از این که اخراج شویم، این است که این امر را تهدیدی برای معاش و مآلاً سلامتی و بهزیستی خود می‌دانیم.

اختلاف و تفاوت هیجان‌ات به ارزیابی مثبت و منفی آن‌ها در نظر ما بازمی‌گردد. سقراط در رساله پروتاگوراس خطاب به پرودیکوس درباب هیجان ترس می‌گوید: «من می‌گویم چه آن را ترس بنامید و چه بیم، چیزی نیست مگر چشم‌داشت شر» (Plato 1997. Protagoras 358d5-6). بطور کلی می‌توان گفت مثلاً خشم زمانی روی می‌دهد که موضوعی را توهین‌آمیز یا آزارنده ارزیابی کنیم و ترس زمانی که موضوعی را خطرناک ارزیابی کنیم و شرم زمانی که چیزی را مایه تحقیر و خواری ارزیابی کنیم (Roberts, 2003). باید توجه داشت که برخی هیجان‌ات ممکن است موضوعات و متعلقات مختلفی داشته باشند، یعنی می‌توان هم از حشرات ترسید و هم از فضاهای بسته و هم از امتحان و هم از مرگ و ... ، اما در همه حال ارزیابی یکی است، یعنی ارزیابی موضوع ترس درحکم چیزی که تهدیدکننده است. همین وجه ارزیابانه هیجان است که حیث التفاتی آن را از دیگر انواع حالات روانی متمایز می‌سازد. به تعبیری وجه ممیز هیجان‌ات از دیگر حالات روانی نه در متعلق یا موضوعات خاص آن بلکه به زبان فلسفی، به متعلق یا «موضوع صوری»^۱ هیجان باز می‌گردد. مراد از موضوع صوری ویژگی ارزیابانه‌ای

1. formal object

است که هیجان به واسطه آن موضوع یا متعلق خود را تعبیر می‌کند. به تعبیر جسی پرینز: هیجانان یا بر اثر شرایط واقعی محیطی که بر ارگانیسم اثرگذاراند فراخوانده می‌شود یا بر اثر شرایط خیالی، مثل وقتی که فکر به رویدادی در آینده سبب می‌شود هیجانی پدید آید. شرایط (واقعی یا خیالی) که هیجانی را فرامی‌خواند می‌توان به موضوعات یا متعلق هیجان ارجاع داد. با توسل به تمایزی که فیلسوفان مدرسی قائل بودند، آنتونی کنی (۱۹۶۳) می‌گوید هیجانان دو نوع موضوع یا متعلق دارند.^۱ یکی موضوع صوری که بر اثر آن یک رویداد، هیجانی را فرامی‌خواند، و موضوع خاصی^۲ که خود آن رویداد است. مرگ یک کودک می‌تواند موضوع خاص غمگینی کسی باشد، اما ازدست دادن است که علت و مسبب غم است. در این‌جا فقدان، موضوع صوری غم است. هیجانان موضوعات صوری خود را بازمی‌نمایند، نه موضوعات خاص خود را. غم ممکن است برآمده از موضوعات خاص بسیار متفاوتی باشد، اما هر غمی نمودی است از فقدان. (Prinz, J. 2004:62)

مطابق برخی از برداشت‌های کلاسیک درباب کیفیت ارزیابانه هیجانان، این رأی که ارزیابی وجه اصیل حیث‌التفاتی هیجانان را تشکیل می‌دهد چندان قابل دفاع نیست. اگر این رأی رواقیان را که هیجانان احکام یا داوریه‌های ارزیابانه‌اند، فرض بگیریم آنگاه خشمگینی از دیگری نوعی حکم است درباره رفتار توهین‌آمیز یا آزارنده او و شرمندگی از خود یعنی حکم کنیم که موجود حقیری هستیم (Nussbaum, 2004).

تلاش برای فروکاستن حیث‌التفاتی هیجان به حکم مندرج در آن، مشکلات بالقوه چندی در پی دارد. نخست اینکه آیا هرگاه هیجان زده می‌شویم لزوماً درباره چیزی حکم می‌کنیم. گاه هیجانی حس می‌کنیم بی‌آنکه در آن حکم ارزیابانه‌ای باشد، مثل وقتی که واکنشی نشان می‌دهیم و می‌دانیم که نابجا و نامتناسب است. مثلاً ترس بیمارگونه از حشرات لزوماً واجد حکم درمورد خطرناک بودن آن‌ها نیست (Döring, 2014). یا کسی که دچار پروازهراسی^۳ است هرچند می‌داند هواپیما امن‌ترین وسیله نقلیه است باز دچار ترس می‌شود. اگر احساس یک هیجان مستلزم پذیرش ارزیابی (حکم) ملازم با آن نباشد، چه بسا فکر کردن به موضوع هیجان برای احساس آن هیجان کفایت کند بی‌آنکه لزوماً حکمی در کار باشد. رابرت رابرتز برای نمونه

۱. کنی البته از تمایزی وام می‌گیرد که فیلسوفان مدرسی میان مفعول یا موضوع فعل قائل بودند. او اشاره می‌کند که بنابر ضرب‌المثلی مدرسی *Obiectum specificat actum* مفعول فعل را معین می‌کند. فیلسوفانی چون آکویناس در جامع‌الهیات *Summa Theologica* میان مفعول مادی و صوری قائل به تمایزاند و ریشه این قول به عبارتی در رساله درباب نفس *De Anima* ارسطو بازمی‌گردد. (Kenny, A. 1963. P 132)

2. particular object
3. aviophobia

کسانی را مثال می‌زند که دچار اختلال بلندی‌هراسی^۱ اند. برخی روان‌درمانگران با استفاده از واقعیت مجازی^۲ آزمونی را ترتیب داده‌اند که به تکنیک حساسیت‌زدایی^۳ مشهور است. تأثیر این درمان بر ترس‌های بیمارگونه یا فوبیا برپایه ایجاد ترس تدریجی در موقعیت‌های ترس‌آور است درحالی‌که به درمانجو آرامش القا می‌شود. اگر فرض کنیم که درمان صرفاً زمانی اثرگذار خواهد بود که ترس واقعی به درمانجو القا شود و درمانجویان شرکت‌کننده در آزمایش کاملاً از امنیت‌شان در اتاق درمان آگاه باشند در این احوال با ترسی مواجهیم که فاقد حکم و داوری درباره محتوای گزاره‌ای ترس است (Roberts, 2003: 90).

دوم اینکه تعبیر هیجان به‌مثابه حکم از این امر غفلت می‌ورزد که هیجانات تجربه‌هایی ویژه‌اند. اگر حکم کنیم که کسی مرتکب توهینی شده است معنای آن خشمگین شدن نیست. می‌توانیم فکر کنیم کسی به ما توهین کرده اما احساس توهین و رنجش خاطر نکنیم؛ همچنان که می‌توانیم حیوانی را خطرناک بدانیم اما از او نترسیم. به همین دلایل وجود حکم و فکر شرط کافی وجود هیجان و فراتر از آن شرط لازم هم نیست. این امر ما را به سومین مشکل و ایراد می‌رساند. مشکل سوم این است که برخی حیواناتی که آن‌ها را دارای ظرفیت هیجانی می‌دانیم توان حکم و تفکر ارزیابانه ندارند (Roberts, 2013: 115-117). از این همه می‌توان نتیجه گرفت که برای به‌دست‌دادن مدلی از حیث التفاتی و وجه ارزیابانه هیجان بیش از وجوه شناختی باید بر سرشت تجربه هیجانی انگشت تأکید نهاد.

برای رسیدن به چنین مدلی یک راه آن است که بر مفهوم ادراک حسی اتکاء کنیم نه بر حکم یا فکر. مشابهت میان هیجان و ادراک چنان عمیق است که سبب می‌شود هیجان را از جنس ادراک قلمداد و هیجان را برپایه تحلیل ادراک تحلیل کنیم. رونالد دِ سوسا از جمله کسانی است که با نگارش کتاب *عقلانیت هیجان* (۱۹۸۷) و تأکید بسیار بر مشابهت هیجان و ادراک منشاء بسیاری از رویکردهای ادراکی به هیجانات شده است. در نظر هواداران و اتباع او، رویکرد ادراکی امتیازات بسیاری بر رویکردهای دیگر دارد. اولاً این رویکرد از جنبه پدیداری هیجان غافل نیست. ثانیاً رویکرد او برای مسائل دیگری که برآمده از عقلانی‌سازی افراطی هیجان است و پیش‌تر به برخی از آن‌ها اشاره شد، راه حلی شایسته ارائه می‌کند. این رویکرد به‌ویژه مجالی فراهم می‌آورد تا ترس‌های بیمارگونه را بر مبنای الگوی توهمات ادراکی تفسیر کنیم. همانگونه که وقتی می‌بینیم قاشق در لیوان چای خمیده و کج است لزوماً حکم نمی‌کنیم که قاشق کج

-
1. acrophobia
 2. virtual reality
 3. desensitization

است، تجربه هیجانی و احساس کسی هم که به اختلال عنکبوت‌هراسی^۱ دچار است شاید این باشد که عنکبوت خطرناک است اما لزوماً حکم نکند که عنکبوت خطرناک است (Döring, 2014). در هر دو مورد، تجربه آدمی را از استفاده از عقل سلیم منع نمی‌کند. رویکرد ادراکی به هیجان مسئله دیگری را نیز حل می‌کند و آن مسئله هیجان در حیوانات است. ظاهراً برای ادراک خطر ظرفیت شناختی خاص آدمی لازم نیست. مثلاً شاید حیوانات نتوانند خطر چیزی را باور کنند اما ظرفیت شناختی آن‌ها برای ادراک چنین اموری کفایت می‌کند. مدل ادراکی به‌رغم قوت‌های آن با دشواری‌های جدی روبه‌رو است زیرا هیجان سوای اشتراکات، تفاوت‌های بسیاری نیز با ادراک دارد (Deonna & Teroni 2012).

۳. هیجان و انگیزش

عموماً فرض این است که هیجانانگیزه عمل‌اند. اصطلاح هیجان از ریشه لاتین «ex» به معنای بیرون و «movere» به معنای حرکت گرفته شده است. از این رو، خشم معمولاً ملازم رفتار تهاجمی و خشن، و ترس عمدتاً با واکنش‌هایی چون جنگ و گریز همراه است. رابطه میان هیجان و انگیزش مسئله کانونی نظریه‌های هیجان است. در باب رابطه هیجان و انگیزش سخن بسیار گفته شده و نظریه‌های بسیاری مطرح شده اما از منظر فلسفی پاسخ به این مسئله در ماهیت هیجانانگیزه نهفته است. مسئله این است که آیا میان هیجان، یا دست‌کم میان هیجانانی چون خشم و ترس، و انگیزش رابطه‌ای ضروری برقرار است؟ آیا نیروی انگیزشی هیجان ذاتی است یا پدیده‌ای امکانی؟ اگر خشم و ترس ضرورتاً سبب برانگیختن ما می‌گردند، پس بدون برانگیختگی برای رفتارهای پرخاشگرانه‌ای مانند نعره کشیدن نمی‌توان خشمگین بود و بدون برانگیختگی برای رفتارهای منفعلانه‌ای مثل فرار کردن نمی‌توان ترسید.

برای پاسخ به این مسئله، باید بدانیم که انگیزش چیست. اتفاق نظر وجود دارد که هیجانانی چون خشم و ترس مسبب عمل‌اند، بدین معنا که تغییرات بدنی آدمی را مهیای عمل می‌کنند و احتمال بروز اعمال خاصی را افزایش می‌دهند، مثل اینکه وقتی خشمگین‌ایم احتمال اینکه دست به انتقام بزنیم بیشتر است، یا وقتی که ترس وجود ما را فرا گرفته بسیار محتمل است که از معرکه بگریزیم. تلقی عمومی این است که عنصر لذت‌جویانه هیجان نیز اثر انگیزشی دارد و مسبب برانگیختن عمل می‌گردد. اما پرسش اساسی این است که آیا انگیزه‌های برآمده از هیجانان نوعی گرایش رفتاری خاص را به دنبال خواهند داشت که مستقیماً نیروی محرکه بدن آدمی‌اند، یا حالتی چون امیال‌اند که صرفاً بر اعمال ما تأثیری غیرمستقیم برجای می‌گذارند. برطبق رویکرد نخست که هیجانان را از سنخ گرایش رفتاری می‌انگارد، هیجانی چون

خشم یا ترس گرایش‌های رفتاری خاصی را در پی دارد که به اعمال خاصی نیز منتهی می‌شود. مثلاً از خشم رفتارهای خشونت‌آمیز و انتقام‌جویانه‌ای چون تهدید و حمله کردن و نزاع و درگیری برمی‌خیزد اما از ترس رفتارهایی سرمی‌زند که از جنس فرار و میخکوب شدن و درگیری است. محرک‌های معدودی چون دیدن رقیب یا موجودی درنده گرایش به بروز چنین اعمالی را در ما پدید می‌آورند و ظاهراً ویژگی همهٔ این اعمال آن است که بلادرنگ و خودبخود و غیرارادی بروز می‌کنند و از این رهگذر تفکر و اراده و تصمیم در پیدایش آن‌ها نقش و اثری ندارد (Elster, 1999).

در رویکرد دوم که جایگزین و بدیلی برای رویکرد نخست است، هیجانات بواسطهٔ حالاتی چون انگیزه‌ها و امیال، تأثیری غیرمستقیم بر عمل می‌گذارند. هیجانات از طریق تعیین و تعریف اهدافی خاص برای آدمی به تصمیم‌گیری او سمت و سو می‌بخشند (Helm, 2010). باری ترس عموماً با میل به پرهیز از آسیب‌دیدن و ازدست‌دادن چیزی همراه است. چنین امیالی بر آدمی در مقام فاعل اثرگذار است و صرفاً از این رهگذر و برپایهٔ چنین تصمیم‌گیری‌هایی منشأ عمل می‌گردند. عصبانیت و خشم ما از دست کسی که چیزی از ما دزدیده لزوماً به انتقام نمی‌انجامد چون ممکن است دزد را نشناسیم. چنین روایتی از تأثیر هیجان بر انگیزش مقبول و موجه است، اما این پرسش را پیش می‌کشد که چه تعبیر و تفسیری باید از آن کرد. آیا هیجاناتی مانند ترس و خشم یا حتی همهٔ هیجانات پیوندی تنگاتنگ با امیال دارند؟ آیا هیجانات ماهیتاً با امیال مرتبط‌اند؟

اگر چنین برداشتی از رابطهٔ میان انگیزش و هیجان داشته باشیم اولین مشکل این است که چگونه می‌توان هیجانات را مسبب اعمالی دانست که در روان‌شناسی به آن «اعمال بیانگر» می‌گویند (Döring, 2003: 214). مثلاً وقتی کسی از سر نفرت عکس دیگری را پاره می‌کند منطقی است فرض کنیم که نفرت او سبب این میل شده تا بخواهد به آن شخص آسیب بزند. مسئله این است که با این فرض که او می‌داند که پاره کردن عکس واقعاً آسیبی به شخص مورد نفرت نمی‌زند میل نمی‌تواند عمل آن شخص را تبیین کند. پیتز گلدی در این باره رأی جالبی دارد، او می‌گوید اعمال بیانگری مانند پاره کردن عکس را می‌توان با آرزوهای شخص تبیین کرد، و آن را حالاتی کرداری در نظر گرفت که مستلزم تخیل آرزو و خواستی است که میل را ارضا می‌کند (Goldie, 2000).

دستهٔ دیگری از مسائل به هیجاناتی بازمی‌گردد که معطوف به داستان‌ها است. اغلب وقتی رمانی می‌خوانیم و فیلمی می‌بینیم احساس خشم و ترس وجودمان را فرامی‌گیرد. این هیجانات

ظاهراً پیوند ظریفی با انگیزش دارند. مثلاً همانگونه که کِندال والتون^۱ اشاره کرده است، وقتی فیلمی بینیم و از آن بترسیم ممکن است جیغ بکشیم و از ترس صندلی خود را محکم بچسبیم اما لزوماً از سینما فرار نمی‌کنیم یا به پلیس زنگ نمی‌زنیم (Walton 1978). والتون می‌گوید آثار داستانی یا اقتباسات سینمایی آن، پدیدآورنده هیجان‌ات واقعی نیستند، آنچه را این آثار پدید می‌آورند باید «شبه‌هیجان»^۲ نامید. برخلاف استدلال والتون کاملاً ممکن است که این حالات از جنس هیجان‌ات اصیل باشد حتی اگر لزوماً مستلزم امیال و داوری‌های ارزشی در عالم واقع نباشد (Tappolet, 2010). در این صورت، حتی هیجانی چون ترس اساساً و ماهیتاً ارتباط و پیوندی با یک انگیزه ندارد.

مشکلاتی از این دست در مورد هیجان‌اتی که معطوف و ناظر به گذشته اند نیز صادق است. می‌توان از نیکاکان و گذشتگان خود خشمگین بود اما خواستار تلافی و انتقام نبود. علاوه بر این، هیجان‌اتی مانند تحسین و شادی ارتباط چندان آشکاری با انگیزش ندارند. می‌توان منظره‌ای را تحسین کرد بی‌آنکه هیچ میل یا آرزویی در رابطه با آن منظره داشت. از این رو حتی اگر هیجان‌اتی چون خشم و ترس به ظاهر به امیال و مآلاً با عمل پیوند خورده باشند معلوم نیست که ذاتی آن‌ها باشد. از این گذشته، در کل روشن نیست که هیجان‌ات ذاتاً مستلزم انگیزش باشد. با این همه، باید اذعان کرد که بسیاری هیجان‌ات به شکل متعارف هم با گرایش‌ات رفتاری و هم با امیال اختصاصی همراه‌اند و به همین دلیل هیجان‌ات جستار اصلی علم اخلاق بوده است.

۴. هیجان و اخلاق

آدمی موجودی اخلاقی است بدین معنا که می‌خواهد رفتار خویش و رفتار دیگران را در چارچوب هنجارها و قواعد و معیارهای اخلاقی هدایت و تنظیم کند. هیجان‌ات آدمی همواره مانع رفتارهای شایسته و بایسته اخلاقی تلقی شده است و این تلقی بی‌دلیل نیست. هیجان‌ات آدمی را به بی‌راهه‌های اخلاقی می‌کشاند و مسبب رفتارهای هراسناکی در آدمی می‌شوند. کافی است آدمی به گذشته خود نگاهی بیافکند و به اعمال ناشایستی نظر کند که از سر ترس یا خشم انجام داده است. هیجان هم مبدأ بسیاری از فضیلت‌های اخلاقی است و هم منشأ بسیاری از ردایل اخلاقی. در الهیات مسیحی هیجان عنصر کانونی هفت گناه کبیره است.

به هر یک از هیجان‌ات که بنگریم در آن‌ها سوبه‌ای اخلاقی می‌بینیم. هیجان‌اتی چون ترحم و احساس شرم و گناه نمونه‌های عالی هیجان‌ات اخلاقی‌اند. حتی هیجان‌اتی چون خشم و انزجار نیز ممکن است در موقعیت‌هایی خاص کارکردی اخلاقی ایفا کنند. برخی فیلسوفان برآنند که تفکر و عمل اخلاقی هم درباره هیجان است و هم بروز هیجان و در نتیجه هیجان موضوع و

1. Kendall Walton

2. quasi- emotion

نیروی برانگیزنده باورها و رفتار اخلاقی در آدمی است.

با اندکی مسامحه جامعه فلسفه را می‌توان به دو اردوگاه کلان تقسیم کرد. یک اردوگاه را می‌توان عقل‌گرایان نامید که قوه عقل را مبنا و متکای معتمد خویش می‌انگارند، و شأن و مقامی برای عمده هیجانات قائل نیستند و هیجانات را در تعارض با عقل و خوار می‌شمردند. اردوگاه دیگر احساس‌گرایان^۱ اند که علی‌الغالب به دیده تردید در توان و ظرفیت عقل می‌نگرند و مدعی اهمیت و جایگاه رفیع هیجانات در حیات آدمی‌اند. در نگاه عقل‌گرایان هیجانات اکثراً رهنز عقل‌اند و عقل عملی و نظری از گزند ایشان در امان نیست. از این رو است که مثلاً افلاطون در رساله پروتاگوراس خشم و حسد و ترس را بوالفضولانی می‌داند که در کار عقل مداخله می‌کنند و جانب رفتارهای نامعقول و نسنجیده را می‌گیرند و سرانجام مسبب اعمال خلاف اخلاق می‌گردند. باری، احساس‌گرایان برآنند که هیجانات سوای آنکه مانع و رادعی بر سر راه عقل و اخلاق‌اند، هم لازمه کارکرد صحیح عقل‌اند و هم شرط رفتار و عمل جمعی و اخلاقی. وجه ممیز عقل‌گرایان اخلاقی که معمولاً تبارشان به ایمانوئل کانت بازمی‌گردد، این رأی است که خاستگاه داوری‌های اخلاقی عقل است. درمقابل احساس‌گرایان، نه فقط مرجعیت عقل در داوری‌های اخلاقی را انکار می‌کنند که مدعی‌اند این احساس است که مرجع تمامی داوری‌های اخلاقی آدمی است. بدین سبب دیوید هیوم درمقام سرآمد تمامی احساس‌گرایان در عبارتی مشهور می‌گوید «بنابراین، اخلاقیات درواقع بیشتر اموری‌اند مربوط به احساس تا داوری» (هیوم، ۱۳۹۷، ص ۲۵۳) به دلیل آن که تمایز اخلاقی میان پسند و ناپسند برآمده از احساس است و نه عقل.

مبحث هیجانات با مسائل بسیار مهم دیگری پیوند خورده است که به اجمال به برخی اشاره می‌کنیم. یکی از این مسائل رابطه میان هیجان و داوری اخلاقی است. یعنی داوری درباب این که فاعل اخلاقی چه باید بکند یا این که چه چیز خیر است یا شر، چه چیز تحسین‌برانگیز است یا نکوهیده و مواردی از این دست. مسئله دوم رابطه هیجان با ارزش‌های اخلاقی است یعنی اینکه آیا هیجانات موجد ارزش‌های اخلاقی‌اند؟ مسئله سوم رابطه هیجان با منش است یعنی رابطه هیجان با فضایل یا رذایلی چون شجاعت و بزدلی. مسئله چهارم رابطه هیجان با رشد اخلاقی است و تأثیری که بلوغ هیجانی بر شکل‌گیری منش و رفتار اخلاقی در آدمی می‌گذارد.

هیجانات برانگیزنده‌اند یعنی ما را به انجام کارهایی وامی‌دارند و نوعاً وجه انگیزشی آن‌ها بسی نیرومندتر از عقل و میل است. اثر انگیزشی هیجانی مانند پشیمانی برآمده از احساس ناخوشایند و آزارنده ای است که در آدمی پدید می‌آورد. بسیاری از فلاسفه و روانشناسان وجه انگیزشی هیجان را ویژگی بارز حیات اخلاقی آدمی می‌انگارند. در نظر ایشان داوری‌های اخلاقی

1. sentimentalist

انگیزه رفتار اخلاقی‌اند و به‌تنهایی و در غیاب هر عامل انگیزشی دیگری منشأ رفتار اخلاقی‌اند. به عبارت دیگر، داوری اخلاقی فی‌نفسه محرک آدمی است.

از آنجا که در داوری‌های اخلاقی نیرویی انگیزشی وجود دارد، بسیاری از فیلسوفان و روانشناسان برآنند که این داوری‌ها لاجرم باید مبین حالت ذهنی خاصی باشد که واجد نیروی انگیزشی است. با این توصیف حالت ذهنی مورد نظر از جنس باور نیست، چون باورهای آدمی فی‌نفسه توان برانگیختن را ندارند. برخی استدلال می‌کنند که داوری‌های اخلاقی چیزی جز ابراز حالتی هیجانی نیست. بدین ترتیب، داوری‌های اخلاقی مثبت ابراز هیجانات مثبت (تحسین و احترام) و داوری‌های اخلاقی منفی ابراز هیجانات منفی (شرم و گناه) است. بنابر این دیدگاه، داوری و حکم اخلاقی جز ابراز هیجان نیست. به همین قیاس، تأملات اخلاقی نیز تأمل درباره چیزی است که حس می‌کنیم و اختلافات اخلاقی نیز برآمده از تفاوت تجارب هیجانی آدمیان است و قواعد و اصول اخلاقی چارچوبی انتزاعی است که به واکنش‌های هیجانی آدمی به موضوعات و رویدادها نظم و انتظام می‌بخشد. فیلسوفان و روانشناسان بسیاری به رغم اختلاف نظر در کل بر این رأیند. در میان فیلسوفان عصر روشنگری فرانسیس هاجسن و دیوید هیوم و آدم اسمیت و از فیلسوفان میانه قرن بیستم ایر و چارلز استونسن و از فیلسوفان کنونی سایمون بلک‌برن و آلن گیبارد و شاون نیکولز و از روانشناسان کسانی چون جان‌اتان هایت و جاشوا گرین با تفاوت‌هایی مدافع این دیدگاه به شمار می‌روند. همگی ایشان برآنند که داوری‌های اخلاقی به‌نحوی از انحا ابراز گرایش‌های هیجانی آدمی است. مثلاً ایر در این باره می‌نویسد:

معمولاً هر جا از داوری اخلاقی کسی سخن می‌رود، واژه اخلاقی کارکردی صرفاً «هیجانی» دارد. این واژه برای ابراز احساس درباره موضوعاتی خاص است، اما واجد هیچ حکمی درباره آن‌ها نیست. (Ayer, 2001: 111)

بر هیجان‌گرایی افراطی از نوع ایر ایراداتی وارد است. اولاً، کاملاً ممکن است که در حالتی غیرهیجانی و غیراحساسی حکم و داوری اخلاقی کرد. آدمیان در موقعیت‌های بسیاری بدون هیجان اخلاقی دست به داوری اخلاقی می‌زنند. پس دست‌کم در بعضی موارد داوری اخلاقی ابراز هیجان نیست و بعضی از داوری‌های اخلاقی نیز که با ابراز احساس همراه است ابراز هیجان به معنای تمام‌عیار آن نیست. بدین سبب نظریه‌های ابراز‌گرایی^۱ بلک‌برن و گیبارد که شکل پرورده‌تر هیجان‌گرایی ایر است، روایت بسیار پیچیده‌تری از نسبت داوری اخلاقی و احساس ارائه می‌کند و معنای موسع‌تری برای احساس قائل است. مطابق این روایت‌های جدید، داوری اخلاقی لزوماً ابراز خود هیجان نیست، بلکه نوعی تأیید و تصدیق (عدم تأیید و انکار) واکنش هیجانی یا

معقولیت این واکنش‌ها است حتی اگر عملاً هم چنین واکنش‌هایی نداشته باشد. باری، میان داوری اخلاقی و هیجان رابطه هست اما میان داوری صادقانه آدمی و هیجانی که حس می‌کند لزوماً اینهمانی نیست و گاه این دو تفاوت دارند.

بحث بر سر سرشت و معنای داوری اخلاقی از مباحث اصلی فرااخلاق است و این رأی که داوری اخلاقی لاجرم با هیجان‌ات پیوند می‌خورد مدافعان و مخالفان سرسخت خود را دارد. اما در این مسأله می‌توان از منظر دیگری نیز نظر کرد. از این منظر، موضوع این نیست که هیجان اساس داوری اخلاقی است بلکه مسأله این است که هیجان اساس وجود ویژگی‌های اخلاقی^۱ است. بنابراین، وجود درستی و نادرستی و نیکی و بدی وابسته به هیجان‌ات است. این رأی مدعای اصلی احساس‌گرایان است.

ایده اصلی احساس‌گرایی آن است که وجود ارزش اخلاقی صرفاً نتیجه واکنش هیجانی آدمیان است. بدون هیجان، نیکی و بدی و درستی و نادرستی در کار نخواهد بود؛ بدون هیجان، ارزشی در کار نخواهد بود و هر چیز در جهان از حیث ارزش علی‌السویه است. استدلال کسانی که این دیدگاه را جدی تلقی می‌کنند این است که چون ارزش‌های فارغ از اخلاق نیز وابسته به واکنش‌های هیجانی است پس ارزش بطور کلی وابسته به هیجان است.

احساس‌گرایان اخلاقی همین ادعا را در مورد ویژگی‌های اخلاقی مانند درستی و نیکی مطرح می‌کنند. هیوم در رساله‌ای درباره طبیعت آدمی می‌گوید ویژگی‌های اخلاقی، یا به تعبیر او «فضیلت» و «رذیلت»، را بسان اشیاء یا ویژگی‌های جهان‌بینی طبیعت‌گرایانه و علمی نمی‌توان در جهان کشف یا ادراک کرد. وجود این ویژگی‌ها وابسته به واکنش‌های هیجانی آدمی به جهان است. او می‌نویسد:

عملی را در نظر بگیرید که رذیلت‌مندانه تلقی می‌شود: مثلاً، قتل عمد. آن را از همه جهات بررسی کنید و ببینید آیا می‌توانید آن امر واقع یا وجود واقعی‌ای را بیابید که رذیلت می‌نامیدش؟ هرگونه که آن را واریسی کنید فقط برخی انفعالات، رانه‌ها، خواست‌ها و تفکرها را می‌یابید. در این مورد هیچ امر واقع دیگری وجود ندارد. مادامی که در مورد متعلق مورد نظر تأمل می‌کنید، رذیلت به کلی از شما می‌گریزد. هرگز نمی‌توانید آن را بیابید، تا این که درون‌نگری‌تان را به سمت قلبتان معطوف کنید و عاطفه‌ای بیابید مبنی بر تقبیح و نکوهش که درون شما نسبت به این عمل شکل می‌گیرد. در این جا یک امر واقع وجود دارد؛ اما این امر واقع متعلق احساس است نه عقل. آن امر واقع در خود شماسست، نه در آن متعلق. در نتیجه، وقتی کنش یا منشی را رذیلت‌مندانه می‌نامید، مقصودتان چیزی نیست جز این که از روی ساختار طبیعت خویش از تعمیم روی آن کنش یا

منش احساس یا عاطفه‌ای مبنی بر تقبیح و نکوهش دارید. (هیوم، ۱۳۹۷، ص ۲۵۲. هرچند هیوم در پایان از رذیلت‌مندان نامیدن و داوری اخلاقی سخن می‌گوید، اما نقطه ثقل استدلال او به ویژگی‌ها یا «وجود واقعی» راجع است. در نظر هیوم صرفاً زمانی می‌توان نادرستی را کشف کرد که به درون خود و به واکنش هیجانی منفی به آن عمل نظر کنیم. پس در نگاه او و اتباع او واکنش هیجانی به یک عمل آن را نادرست می‌سازد.

همانگونه که در مورد هیجان‌گرایی ایر اشاره شد، این رأی که ارزش‌های اخلاقی وابسته به واکنش‌های هیجانی است چندان موجه به نظر نمی‌رسد. نخست آن که چه‌بسا چیزی انزجارآور یا مفرح یا جذاب باشد و با اینحال به دلایلی واکنش هیجانی درخوری در ما پدید نیآورد. نواقص دیدگاه احساس‌گرایان اولیه وقتی به تأمل در ویژگی‌های اخلاقی بپردازیم بیشتر به چشم می‌آید. اگر کسی از لهجه‌ای که دارد احساس شرم کند آیا بدین معنا است که داشتن لهجه واقعاً شرم‌آور است؟ روایت‌های پخته‌تر و پیچیده‌تر احساس‌گرایی ارزش‌ها و بطور خاص ارزش‌های اخلاقی را وابسته به واکنش‌های هیجانی می‌دانند که آدمی در شرایط خاص و شاید شرایط آرمانی از خود بروز می‌دهد. از شاخص‌ترین روایت‌های این دیدگاه روایت فرانتز برنتانو است. او وجود ویژگی‌های اخلاقی را به واکنش‌های هیجانی‌ای وابسته می‌داند که معقول یا بجا و متناسب با شرایط باشد. از این منظر، احساس شرم از داشتن لهجه بجا و درخور نیست. در روایت کسانی چون برنتانو نیز میان ارزش‌ها یا ویژگی‌های اخلاقی و واکنش‌های هیجانی پیوندی برقرار است، با این تفاوت که این پیوند پیچیده‌تر از آن است که احساس‌گرایی خام به‌دست می‌دهد (Brentano, 1889/2009).

همانگونه که در مورد ابراز‌گرایی گفته شد، وثاقت روایت‌های مختلف احساس‌گرایی همچنان موضوع مباحث فلسفه و روانشناسی اخلاق است. باری، اگر برخلاف رأی ابراز‌گرایان و احساس‌گرایان، داوری‌های اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی وابستگی تام‌وتمامی به تجارب هیجانی نداشته باشند، همچنان می‌توان پرسید که جایگاه هیجان در شکل‌گیری منش اخلاقی و اعمال آدمی چیست؟

در فلسفه اخلاق قدیم و جدید انسان نیک کسی است که به زیور فضایل آراسته باشد. در تعریف فضیلت گفته شده که عبارت است از «کیفیتی که مایه فضل آدمی است» (Battaly 2014: 5) و به تعبیری دیگر «فضیلت خصلت‌های پایدار شخص است، گرایش شخص است به داشتن سلوکی خاص. اما خصلتی پایدار نه‌بدین معنا که در سکون و انفعال باشد. فضیلت فعال است: فضیلت‌مندی گرایش به انجام عمل وفق راه‌ورسمی خاص است و پرورش آن در گرو واکنش‌های گزیده در اوضاع و احوال مختلف» (Annas 2011: 8).

هیجانان اهمیت بسیاری در کسب فضیلت و زندگی فضیلت‌مندانه دارند، چون طبقه‌ای از

انگیزه‌های فضیلت‌مندان را می‌سازند. ارسطو در این باب می‌گوید:

مثلاً در مورد ترس و تهوّر و میل و خشم و ترخّم، و بطور کلی در مورد لذت و درد، می‌بینیم که این‌ها را می‌توان به‌نحو نادرست یعنی زیاد و کم احساس کرد درحالی‌که، به‌عکس، احساس آن‌ها به‌هنگام درست و در مورد موضوعات درست و در برابر اشخاص درست و به‌علت درست و به‌نحو درست، هم حد وسط است و هم بهترین؛ و همین خود خاصیت فضیلت است. (ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۱۴ b ۱۱۰۶)

بنابراین، مطابق رأی ارسطو احساسات یا هیجاناتِ درست خاصیت و شاخصه فضیلت است. لیندا زگزبسکی که از نوآرسطویان معاصر است و از احیاگران سنت فضیلت‌گرا می‌نویسد: «انگیزه» در معنایی که با تحقیق درباره فضایل مرتبط است، هیجان یا احساسی است که موجب عمل می‌شود و آن را به‌سوی غایت هدایت می‌کند. ارتباط انگیزه‌ها با فضایل بدان صوت است که اشخاص فضیلت‌مند مایل‌اند هیجان‌اتی خاص داشته باشند که آن‌ها را به‌نحوی از انحاء به‌سوی خواست تغییر جهان یا خودشان هدایت کند. (زگزبسکی، فضایل ذهن، ص ۱۹۰)

بنابراین اهل شفقت کسی است که احساس شفقت او را برای کمک به دیگران برانگیخته است، منصف کسی است که حس عدالت‌خواهی او را برانگیخته تا با دیگران اخلاقی رفتار کند. در نظر زگزبسکی هر فضیلتی «متضمن تمایل به داشتن هیجان‌اتی خاص است که عمل را در مسیری خاص هدایت می‌کند» (همان، ۱۹۲). بنابراین دیدگاه، فضیلت از جنس هیجان نیست؛ اما هیجان مولفه انگیزشی فضیلت است، به‌گونه‌ای که بدون برخورداری از هیجان درست فضیلت ناممکن است.

هیجان‌ات کارکردی اساسی در رشد اخلاقی نیز دارند. این کارکرد به ویژه در روند رشد اخلاقی کودکان نمایان‌تر است. لارنس کُلبِرگ در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی و در رساله دکتری خود مراحل رشد اخلاقی کودکان را تبیین کرد و تا پایان عمر به بسط و دفاع از آن پرداخت. او رشد اخلاقی را دارای شش مرحله می‌داند که دوبه دو در سه سطح اخلاق پیش‌قراردادی^۱ و قراردادی^۲ و پس‌قراردادی^۳ قرار می‌گیرند. در مرحله اول محرک کودک فرمانبرداری و پرهیز از تنبیه است؛ اعمال نادرست آن‌هایی است که تنبیه به دنبال دارد. در مرحله دوم، کودک توان تفکر ابزاری دارد، و محرک او رسیدن به پاداش در ازای رفتار خوب است. در مرحله سوم، رسیدن به آرمانی خاص محرک کودک می‌شود مثلاً رسیدن به عنوان «پسر خوب» یا «دختر ناز» و به‌دست آوردن تأیید دیگران. در مرحله چهارم، کودک بیشتر بر قوانین ثابت و اهمیت حفظ نظم

-
1. pre-conventional
 2. conventional
 3. post-conventional

اجتماعی تأکید می‌کند. مرحله پنجم که معمولاً در نوجوانی رخ می‌دهد عبارت است از اختیار و گزینش نگاه و دیدگاهی برتر و معمولاً پیامدگرا درباره این قوانین. و در نهایت در مرحله ششم، مبنای انتخاب‌های اخلاقی اصول انتزاعی و کلی است و بیش از آن که بر سود متقابل تکیه داشته باشد وجهی مطلق^۱ دارد.

به رغم نقدهایی که بر مدل کلبِرگ وارد است، ایده او در باب مراحل رشد اخلاقی و هیجان‌ات مختلف مرتبط با این مراحل جالب و موّجه است. در مراحل اولیه، هیجان پایه و اولیه‌ای مانند ترس حاضر است و در مراحل پایانی، هیجان پیچیده و اخلاقی شرم. باری اگر تصویر کلی کلبِرگ را بپذیریم، کودکان بدون رسیدن به ظرفیت تجربه هیجانی مراحل مختلف رشد اخلاقی را طی نمی‌کنند و لاجرم به شادکامی و زندگی نیک دست نخواهند یافت.

یکی دیگر از شواهد مهم تأثیر هیجان‌ات بر رشد و تربیت اخلاقی از مطالعاتی برمی‌آید که بر روی جانپان و قاتلان زنجیره‌ای انجام شده است. شواهد تجربی نشان می‌دهد که این افراد فاقد رشد هیجانی‌اند و ظرفیت تجربه برخی هیجان‌ات را ندارند. جسی پرینز در این مورد می‌نویسد: آن‌ها کاملاً هوشمند و زبان‌آوردند. این افراد ظاهراً ارزش‌های اخلاقی را درک می‌کنند، اما به کلی نسبت به آن‌ها بی‌توجه‌اند. آن‌ها عمیقاً گرفتار رفتارهای جامعه‌ستیزانه‌اند، از دروغ‌گویی و دزدی گرفته تا شکنجه و قتل، و این جرایم را بدون هرگونه هیجانی مرتکب می‌شوند. وقتی قاتلان روانی واژه‌های مرتبط با خشونت را می‌شنوند، بطور طبیعی به آن واکنش هیجانی نشان نمی‌دهند ... نیز احساس همدلی و شرم و گناه یا پشیمانی در آن‌ها بروز چندانی ندارد. (Prinz, 2007:42)

از نظر پرینز تبیین‌های پیشرو در باب رفتار جانپان روانی نشانگر آن است که نقص فهم و درک اخلاقی نتیجه مستقیم نقص هیجانی است (Ibid: 44). او به نتایج تحقیقات رابرت بلر^۲ استناد می‌کند که معتقد است هنگامی که دیگران محتاج همدلی‌اند در جانپان روانی «واکنش ناراحتی عاریتی»^۳ یا احساس ناراحتی از دیدن ناراحتی دیگران دیده نمی‌شود و علت آن است که در این افراد «مکانیزم بازداری خشونت» درست کار نمی‌کند. از این رو، در نظر بلر جانپان روانی هیجان‌ات اخلاقی را نمی‌آموزند چون در ایشان مکانیزمی برای حساسیت نسبت به رنج و ناراحتی دیگران وجود ندارد (Ibid:45). این افراد صرفاً فاقد ناراحتی هیجانی نیستند بلکه درک درستی از ترس و غم نیز ندارند. گویا درک مفاهیم اخلاقی و ظرفیت داوری اخلاقی درست نیازمند مجموعه‌ای از هیجان‌ات است. باری فقط نیل به منش اخلاقی ممتاز و تخلق به فضایل اخلاقی نیست که نیازمند بلوغ هیجانی است بلکه هیجان‌ات شرط شکل‌گیری منش اخلاقی است.

1. categorical
2. Robert Blair
3. vicarious distress response

نتیجه‌گیری

یکی از دشواری‌های پژوهشگران هیجان چه در فلسفه و چه در روانشناسی تمایز هیجان از دیگر عواطف آدمی است. درک سرشت هیجان و وجوه اشتراک و افتراق آن از حالات عاطفی دیگر و تعریف حدود هیجان نقطه آغاز هر پژوهشی است که به دنبال بررسی کارکردهای معرفتی و اخلاقی آن است. ویژگی‌هایی چون حیث التفاتی و دیرند و تمایز میان متعلق صوری و مادی از مهم‌ترین ویژگی‌های هیجان است. جانانان هایت در تعریف هیجان اخلاقی می‌نویسد «هیجاناتی‌اند که با مصالح یا رفاه کل جامعه ... ارتباط دارد.» (Haidt, 2003: 853) اما چه ارتباطی میان هیجان و اخلاق است؟ امروزه میان اهل فلسفه کم و بیش اتفاق نظر است که هیجان متعلق و موضوع خود را ارزیابی می‌کنند. بنابراین، ترس موضوعی را خطرناک می‌نماید. ارزشی که هیجان به متعلق و موضوع خود می‌بخشد همان «موضوع صوری» هیجان است. هیجان زمانی اخلاقی است که موضوع خود را دارای ارزشی اخلاقی نشان دهد. از دیگر نقاط تلاقی هیجان و اخلاق موضوع انگیزش است. هیجان آدمی را به انجام اعمال اخلاقی و غیراخلاقی برمی‌انگیزد (Tangney et al. 2007). هیجان خاستگاه نیروی انگیزش است و برخی حتی آن را شرط لازم بدل کردن باورهای اخلاقی به عمل اخلاقی می‌دانند (Damasio, 1994). شفقت و دلسوزی انگیزه یاری دیگران و احساس گناه محرک آدمی برای ترمیم و جبران آسیب‌هایی است که به بار آورده. حتی آنان که منکر وجه ارزشگذارانه هیجان‌اند در وجه انگیزشی هیجان تردید ندارند؛ چه این که گاه عشق آدمی را به کمک دیگران برمی‌انگیزد بی‌آنکه دست به ارزیابی اخلاقی بزند (Naar, 2013). سرانجام آن که شواهد پژوهشی بسیار حاکی از آن است که آدمی بدون هیجان و رشد بهنگام و بسامان آن‌ها از درک مفاهیم اخلاقی و داوری اخلاقی درست ناتوان است و فقدان هیجان‌ات رشدیافته شکافی در روان آدمی است که به هیچ سوزنی رفو نمی‌شود. باری، اگر کسب منش اخلاقی در آدمی آرمان و غایت تربیت اخلاقی باشد باید گفت که هیجان‌ات رشدیافته شرط شکل‌گیری منش اخلاقی است.

فهرست منابع

۱. ارسطو (۱۳۸۵)، اخلاق نیکوماخوس، محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو.
۲. زگزبسکی، لیندا (۱۳۹۶)، فضایل ذهن، امیرحسین خداپرست، تهران، کرگدن.
۳. هیوم، دیوید (۱۳۹۷)، رساله‌ای درباره‌ی طبیعت آدمی: کتاب دوم و سوم، جلال پیکانی، تهران، ققنوس.
4. Annas, J. (2011). *Intelligent Virtue*. Oxford: Oxford University Press.
5. Ayer, A. J. (2001). *Language, Truth and Logic*. New York: Penguin Books.
6. Battaly, H. (2014). *Virtue*. Cambridge: Polity Press
7. Brentano, F. (1889/2009). *The Origin of Our Knowledge of Right and Wrong*. London: Routledge.
8. Charland, L. (2005). The heat of emotion: valence and the demarcation problem. *J Consciousness Stud*, 12 : 82–102.
9. Damasio, Antonio (1994/2005). *Descartes' Error: Emotion, Reason, and the Human Brain*. New York: Penguin Books.
10. Deonna, J., Rodogno, R. & Teroni, F. (2011). *In Defense of Shame : The Faces of an Emotion*. Oxford : Oxford University Press.
11. Deonna, J. & Teroni, F. (2012). *The Emotions: A Philosophical Introduction*. New York : Routledge.
12. Döring, S. A. (2003). Explaining action by emotion. *Philos Q*, 53 : 214–230.
13. Döring, S. A. (2014). Why recalcitrant emotions are not irrational. In Todd, C. & Roeser, S. (éd.) *Emotion and Value*. Oxford : Oxford University Press.
14. Elster, J. (1999). *Alchemies of the Mind : Rationality and the Emotions*. New York : University Press.
15. Goldie, P. (2000). *The Emotions: A Philosophical Exploration*. Oxford : Oxford University Press.
16. Griffiths, P. E. (2013). Current Emotion Research in Philosophy. *Emotion Review*, Vol. 5, No. 2, 215–222.
17. Haidt, J. (2003) The moral emotions. In: Davidson JR, Scherer KR, Goldsmith HH (eds) *Handbook of affective sciences*. Oxford: Oxford University Press.
18. Helm, B. (2010). Emotions and motivation: reconsidering neo-Jamesian accounts. In Goldie, P. (éd.) *Oxford Handbook of Philosophy of Emotion*. Oxford : Oxford University Press.
19. Hume D. (1739–1741/2007) In: Norton DF, Norton MJ, eds. *A Treatise of*

- Human Nature. Vol 1. Oxford: Oxford University Press.
20. Kenny, A. (1963). *Action, Emotion and Will*. London : Routledge and Kegan Paul.
21. Nussbaum, M. C. (2004). Emotions as judgments of value and importance. In Solomon, R. C. (éd.) *Thinking About Feeling: Contemporary Philosophers on Emotions* (pp. 183-199). New York : Oxford University Press.
22. Prinz, J. (2004). *Gut Reactions : A Perceptual Theory of Emotions*. New York : Oxford University Press.
23. Prinz, J. (2007). *The Emotional Construction of Morals*. New York : Oxford University Press.
24. Roberts, R. C. (2003). *Emotions: An Essay in Aid of Moral Psychology*. Cambridge : Cambridge University Press.
25. Roberts, R. C. (2013). *Emotions in the Moral Life*. New York : Cambridge University Press.
26. de Sousa, R. (1987). *The Rationality of Emotion*. Cambridge : MIT Press.
27. Tappolet, C. (2010). Emotions, action, and motivation : the case of fear. In Goldie, P. (éd.) *Oxford Handbook of Philosophy of Emotion*. Oxford : Oxford University Press.
28. Teroni, F. (2017). In pursuit of emotional modes: The philosophy of emotion after James. Dans A. Cohen & B. Stern (éd.), *Thinking about the emotions: A philosophical history*. Oxford: Oxford University Press.

